Subject: باب رابع
Date

۱. رتبه معارف

۱. ضمیر (متکلم > مخاطب > غائب) ← اگر اسم نکره‌ای اضافه به هریک شوند همان رتبه را دارند
۲. علم ← مگر اینکه اضافه به ضمیر شوند رتبه او ۲ خواهد بود
۳. اسم اشاره ← مگر آنکه آنچه اضافه شده باشد مصدر باشد که رتبه ۱ خواهد بود
۴. موصول
۵. ذو اللام

مواضع مبتدا بودن اسم مقدم (نظر مشهور)

۱. هردو معرفه باشند ← تساوت رتبتهما ← اللهُ (علم ۲) ربُّنا (ضمیر ۳) — م / خ
أو اختلفت ← زیدٌ (۲) الفاضلُ (۵) — م / خ ، الفاضلُ زیدٌ — م / خ

۲. نظر ابن هشام: ① اونی که رتبه اش بالاتره مبتداست ← الفاضلُ (۵) زیدٌ (۲) — خ / م

② یا اونی که نزد مخاطب معلوم است مبتداست ← قیل ← مَن القائمُ ← نقول زیدٌ القائمُ (م)
۱. می دونه یکی ایستاده ولی زید رو نمی‌شناسه ← خ
۲. زید می‌شناسه، نمی دونه یکی هم ایستاده
ولی نمی دونه که قائم همون زید است ← اولی مبتداست — زیدٌ القائمُ (م / خ)

۲. هر دو نکره‌ای هستند که صلاحیت مبتدا واقع شدن را دارند ← أفضلُ منكَ (م / خ؟) أفضلُ منّي (خ / م)

۳- یکی معرفه و دیگری نکره باشد ← اگر اولی معرفه بود ← مبتدا است: زیدٌ (م) قائمٌ (خ)

اگر اولی نکره بود ← اگر مجوز برای ابتدائیت نداشت ← خبر: ذهبٌ (خ) خاتمک (م)

اگر مجوز برای مبتدا واقع شدن داشت ← جمهور: خبر — مثل: کم مالُک (استفهام)، خیرٌ منک زیدٌ (عامل در مابعد)

سیبویه: مبتدا

دلیل سیبویه ← ۱- أنّ الاصل عدم التقدیم و التاخیر

۲- انهما شبیهان بمعرفتین تاخّر الاخص منهما: الفاضلُ (مشهور ← م) (۵) انتَ (خ) (۱) ← اعرف موخر شده و دلیل نظر مشهور اولی مبتدا است با اینکه رتبه اش اول است.

نکره مسوغ دارد که بر معرفه مقدم شده..

هر دو وجه مورد قبول

به دو دلیل ←

Subject:
Date

تشخیص اسم از خبر

۱- هردو معرفه باشند ① درصورت علم مخاطب به یکی از آنها ، آنچه معلوم است ، اسم و آنچه مجهول است ، خبر است

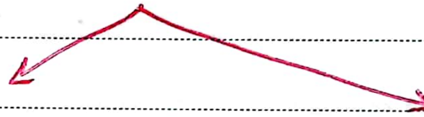
← کانَ زیدٌ اخا عمروٍ ← زید رو می‌شناسه ولی نمی‌دونه که برادر عمر است

(زیدٌ: اسم کان ، م / اخا عمروٍ: خ و مضاف)

← کانَ أخو عمروٍ زیداً ← برادر عمر رو می‌شناسه ولی نمی‌دونه که اسمش زید

(أخو عمروٍ: اسم / زیداً: خ)

② اگر مخاطب به هردو (اسم و خبر) علم داشته باشد ولی انتساب یکی به دیگری را نداند :



۱) یکی از آن دو نسبت به دیگری اعرف باشد
درانصورت اعرف ، اسم و غیر اعرف ، خبر می‌باشد ← کانَ زیدٌ القائمَ
(زیدٌ ④: اسم / القائمَ ⑤: خبر)

۲- هردو در یک رتبه باشند درانصورت هریک از آن دو را می‌توان اسم یا خبر قرار داد
کانَ زیدٌ اخا عمروٍ ، کانَ اخو عمروٍ زیداً
(زیدٌ ②: اسم / اخا عمروٍ (مضاف به علم): خبر) — (اخو عمروٍ: اسم / زیداً: خبر)

استثنا ← اگر رتبه مختلف بود ← اعرف اسم می‌باشد ← به استثنای هٰذا ← ولو اینکه طرف مقابلش اعرف تر باشد
(هٰذا: اسم)
بخاطر های تنبیه که بهش متصل شوه
کانَ هذا اخاکَ ، کانَ هذا زیداً
(هذا ③: اسم / اخاکَ ② (اضافه به ضمیر) — هذا ③: اسم / زیداً ②)

✓ آمدن های تنبیه برسر ضمیر در باب نواسخ ممکن نیست ← مگر اینکه طرف مقابل هذا ، ضمیر (اعرف المعارف) باشد درانصورت
چون اگر ضمیر ، اسم کان باشد باید به او متصل شود و ضمیر را مبتدا قرار داده و بر آن های تنبیه داخل می‌کنیم
درانصورت های تنبیه نمی‌تواند بهش متصل شود
ها انا ذا
(انا: م / ذا: خ)

قاعده: (أن و أنّ) ای که به تاویل مصدر معرفه می ره در حکم ضمیر است (رتبتاً)

ما کان حُجّتَهم الا أن قالوا ائتوا بآبائنا ، فما کان جوابَ قومِه الّا أن قالوا اخرجوا
خبر کان — قولهم، اسم کان — قولهم

✓ ضعیف است که خبر، ضمیر باشد از چیزی که از او غیر اعرف تره، چون اعرف باید مبتدا واقع شود

دلیل:
- همونطور که ضمیر مبتدا واقع می‌شه پس مصدر هم نمی‌تونه خبر واقع شود و باید مبتدا واقع بشه چون در حکم هم اند.
- برای مصدر معرف صفت آورده نمی‌شه برای ضمیر هم صفت آورده نمی‌شود
- ✓ رفع (حجت وجواب در آیه) ضعیف است

⇐ ✓ جایگاه ضمیر و مصدر مؤوّل ← اسم نواسخ یا مبتدا است

۲- هر دو (اسم و خبر) نکره باشند ← هر دو مسوغ ابتدائیت داشته باشند ← کان خیرٌ من زید شراً من عمرٍو
(هر دو رو می‌توان اسم یا خبر قرار داد)
اگر فقط یکی از آنها مسوغ دارا بود ← آن مبتدا است (اسم نواسخ) ← کان خیرٌ من زید امرأةً

۳- یکی معرفه و دیگری نکره باشد ← معرفه اسم و نکره خبر است ← کنتُ رحیماً، هادیاً و معلّماً
اسم خبر

✓ تجویز الزجاج فی ← أ و لم تکن لهم آیةٌ أن یعلمه ← فردوه لما ذکرنا (معرفه اسم، نکره خبر)
نکره، اسم — خبر، معرفه

بعضی‌ها به نفع زجاج گفته اند که چون آیه با لهم تخصیص خورده پس نکره‌ی محضه نیست، می‌توان آن را اسم قرار داد

بیشترین موردی که در آن فاعل با مفعول اشتباه می‌شود آن درصورتی است که یکی از دو اسم ناقص (اسمی که نیاز مند صله یا صفت باشد همچون مای موصوله و مَن موصوفه) و اسم دیگر تام باشد.

در مثال ← اعجب زیدٌ ما کرِه عمر (اگر از ما غیر عاقل اراده شود)

به جای اسم تام ضمیر متکلم مرفوعی و به جای اسم ناقص، اسمی منصوب قرار داده ← اعجبتُ الثوبَ

یا

غیر ممکن است × ← (به تعجب درآوردم لباس را)

بجای اسم تام ضمیر متکلم منصوبی و به جای اسم ناقص، اسم مرفوع قرار داده ← [اعجبنی الثوبُ]

پس واجب است ما فاعل و زید مفعول باشد ← ✓ (لباس مرا به تعجب درآورد)

✓ ولی اگر از ما اراده‌ی عاقل بشود هردو وجه جایز است ← اعجبتُ النساءَ

ان کان الاسم الناقص (مَن) و (الذین) جاز الوجهان ← أعجبَ زیدٌ مَن/الذین

۱) فاعل — مفعول

۲) مفعول — فاعل

فرعی

گاهی دو اسم هردو تام هستند ← امکنَ المسافرَ السفرُ (مم به — فاعل) ✓ امکننی السفرُ (سفر برای من ممکن شد)

× امکنتُ السفرَ (من برای سفر ممکن شدم)

زیدٌ فی رزق عمر عشرون دیناراً ← عمر زیدٌ فی رزقه بعشرون

(فعل مجهول) (نائب فاعل و مرفوع)

۱) جایز است رفع عشرین، در اینصورت فعل (زید) خالی از ضمیر است و واجب است که (مفرد، مثنی، جمع ← عمرٌ، عمران) مفرد بیاید و واجب است ذکر جار و مجرور تا ضمیری در خبر باشد که به مبتدا برگردد (رابط)

۲) جایز — اگر عشرین منصوب باشد ← پس فعل دارای ضمیری است (نائب فاعل هو) و فعل در تثنیه و جمع آشکار می‌شود ← عمران زیدا، عمرون زیدوا

اگر فعل رو متصل ضمیر گرفتیم دیگه نیاز به ذکر جار و مجرور نیست چون دیگه نیاز به عائدی نداریم که به مبتدا برگرده چون خود فعل دارای ضمیر است

فرق عطف بیان و بدل

۱- عطف بیان نه ضمیر واقع می‌شود و نه تابع ضمیر ولی بدل اینها را می‌پذیرد.

۲- عطف بیان با متبوع خود در معرفه و نکره بودن مطابقت می‌کند برخلاف بدل

۳ و ۴- عطف بیان جمله و تابع جمله قرار نمی‌گیرد برخلاف بدل.

۵- عطف بیان به صورت فعلی که تابع فعل دیگر باشد قرار نمی‌گیرد برخلاف بدل

۶- عطف بیان با لفظ متبوع خود واقع نمی‌شود ولی بدل واقع می‌شود البته به شرط اینکه در دومی چیزی اضافه آمده باشد

۷- عطف بیان در نیت جانشینی در محل متبوع خود نیست ولی بدل هست.
یا زید الحارث ← فقط عطف بیان است زیرا اگر بدل باشد باید بتوانیم بگوییم * یا الحارث ← ال با یا جمع نمی‌شود

۸- عطف بیان در تقدیر کلام از جمله دیگری شمرده نمی‌شود در حالی که بدل جزو جمله دیگری است
هند قام عمرو اخوها ← نمی‌توان اخوها را بدل گرفت چون در اینصورت جمله (قام عمرو) که خبر است دیگر رابطی به سوی مبتدا نخواهد داشت (چون بدل نمی‌تواند جزء خبر هم باشد)

Subject: فرق اسم فاعل و صفت مشبهه
Date

۱- اسم فاعل از فعل لازم و متعدی ساخته می‌شود ← ضارب، قائم
ولی صفت مشبهه تنها از فعل لازم ← حسن، جمیل

۲- اسم فاعل برای هر ۳ زمان آورده می‌شود
اما صفت مشبهه بر زمان حاضر (ماضی متصل به زمان حاضر) دلالت دارد.

۳- اسم فاعل در حرکات و سکنات برابر مضارع است (وزن عروضی)
صفت مشبهه گاهی برابر مضارع است

۴- منصوب اسم فاعل می‌تواند بر خود اسم فاعل مقدم شود ← زیدٌ عمراً ضاربٌ
اما تقدیم منصوب صفت مشبهه بر آن صحیح نیست ← ✗ زیدٌ وجهَه حَسَن

۵- معمول اسم فاعل می‌تواند سببی و اجنبی باشد ← زیدٌ ضاربٌ غلامَه و عمراً
(سببی ← متصل به ضمیر / اجنبی ← غیر متصل به ضمیر)
اما معمول صفت مشبهه تنها سببی است ← زیدٌ حسنٌ وجهَه / الوجه (نائب از ضمیر)

۶- اسم فاعل در نحوه عمل با فعل خویش مخالفتی نمی‌کند (لازم و متعدی ← مفعول می‌گیرد یا نه)
اما صفت مشبهه ״ ״ ״ می‌کند (یعنی ممکن است باتوجه به لازم بودن فعلش، صفت مشبهه عمل فعل متعدی را انجام دهد)
زیدٌ حسنٌ وجهَه

۷- حذف شدن اسم فاعل و باقی گذاردن معمول آن جایز است ← هذا ضاربُ زیدٍ و [ ] عمراً. انا [ ] زیداً ضاربه

۸- انّ اسم فاعل لایقبح حذف موصوفه و اضافته الی مضاف الی ضمیره ← مررتُ بقاتلِ ابیه
ویقبح فی صفت مشبهه
اصل: برجلٍ قاتلٍ
(موصوف / ״ / ״ / محذوف)

۹- فاصله شدن اسم فاعل از مرفوع و منصوبش جایز است ← زیدٌ ضاربٌ فی الدار ابوهُ عمراً (فاصل: فی الدار)
اما این فاصل افتادن در صفت مشبهه جایز نیست.

۱۰- برای اسم فاعل (معمول) می‌توان تمامی توابع را عنوان نمود
اما معمول صفت مشبهه صفت را نمی‌پذیرد.

۱۱- برای معمول اسم فاعل می‌توان تابع از محلش قرارداد ← جاعلُ اللیلِ سکناً و الشمسَ
(اللیل: م الیه / مضاف الیه و مفعول به — الشمس: عطف به محل اللیل)

اما آوردن تابع برای محل مجرور صفت مشبهه جایز نیست.

وجوه اشتراک ۵ حال و تمییز هر دو اسم، نکره، فضله، منصوب و رافع ابهام اند

وجوه افتراق

۱) حال بصورت اسم، ظرف، جار و مجرور و جمله قرار می گیرد ← جاء زیدٌ راکباً، فخرج علی قومه فی زینته
رایت الهلال بین السحاب، بغتتہ و الناس ضلال فی حیرة (جمله حالیه)
و التمییز لا یکون الا اسماً مفرداً

۲) گاهی صحت معنای کلام وابسته به حال است ولی تمییز اینگونه نیست
و لا تمش فی الارض مرحاً (در حالی که متکبری) ← اگه حال رو حذف کنیم معنی کلام غلط میشه

۳) حال رافع ابهام هیئت بوده و تمییز رافع ابهام ذات است

۴) حال گاهی متعدد می شود ولی تمییز هیچگاه متعدد نمی شود ← جاء زیدٌ راکباً ضاحکاً
استهدیه هادیاً قریباً، التوکل علیه کافیاً ناصراً

۵) اگر عامل حال فعل متصرف یا وصف شبیه به آن باشد جایز است (حال) بر عاملش مقدم شود
← خُشّعاً (حال) ابصارُهم یخرجون (ذوالحال) و لا یجوز ذلک فی التمییز

۶) انّ حقّ الحال الاشتقاق و حق التمییز الجمود و قد یتعاکسان
فتقع الحال جامدة ← هذا مالک ذهباً، تنحتون الجبال بیوتاً
و تقع التمییز مشتقاً ← لله دره فارساً

۷) حال بصورت موکد عامل خود قرار می گیرد ← فتبسّم ضاحکاً
و لا یقع التمییز ذلک

اقسام حال

به اعتبار انتقال یا ثبات معنای حال:

غالباً ۱) منتقله: یعنی معنایش ثابت و لازم نبوده (گاهی هست گاهی نیست) ← رأیتُ زیداً راکباً

۲) لازمه: حال همیشه با ذوالحال همراه است.

حال لازمه در ۳ جا واجب:

۱) هرگاه حال جامد و غیر مؤول به مشتق باشد ← هذا مالُکَ ذهباً (معنای وضعیش اراده شده) / یا هرگاه حال جامدی تاویل به مشتق نبرد که معنای وضعیش اراده شده

۲) مؤکده (هرگاه حال تاکید کننده‌ی عامل خویش باشد) ← وَلّی مُدبِراً (برگشت، درحالی که پشت کننده بود) ، و لا تَعثَوا فی الارضِ مفسدین (گناه نکنید در زمین، درحالی که مفسدید)

۳) هرگاه حال دلالت بر تجدد (وجود) صاحبش دارد ← خُلِقَ الانسانُ ضعیفاً

در غیر این ۳ مورد، لازم بودن حال، سماعی است ← قائماً بالقسط درصورتی که قائماً حال دائمی شود

به اعتبار اینکه حال ذاتاً مقصود بوده یا مقدمه برای مقصود است:

غالباً مقصوده: ذات آن، مراد و مقصود است ← جاءنی زیدٌ راکباً ← خود حال (رکوب) مورد توجه و قصد است

موطئه: ذات آن مراد و مقصود نبوده بلکه به عنوان مقدمه برای چیز دیگری واقع شود (جامد و موصوف) — ویژگی این قسم حال

← جاءنی زیدٌ رجلاً محسناً ← رجلاً حال است که مراد نیست بلکه مقدمه است برای محسناً (رجلاً: حال، محسناً: صفت) — بیان صفت مؤکد

← تمثّل لها بشراً سویاً ← مراد بشراً نیست (بشراً: حال، سویاً: صفت)

به لحاظ زمان:

غالباً ۱) مقارنه: زمان وجود حال، با زمان عامل آن یکی است ← هذا بَعلی شیخاً (این شوهرم، درحالی که پیره)

۲) مقدره: زمان تحقق حال متأخر از زمان تحقق وجود عامل حال می‌باشد ← مررتُ برجلٍ معه صقرٌ صائداً به غداً (به شکاری برخورد، درحالی که صید می‌کرد با او در فردا) — مستقبل / آینده

۳) محکیه: زمان آن نسبت به زمان عامل گذشته است ← جاء زیدٌ امسِ راکباً (← حال، ← ماضی)

تقسیم حال از نظر تبیین و تاکید

۱) مبیّنه (موسسه) : حال معنای ذوالحال را که قبلاً روشن نبود روشن می‌کند ← جاءَ زیدٌ ضاحکاً

عامل

۲) موکده : معنای قبل از خود را که روشن است مورد تاکید قرار می‌دهد ← عامل : وَلّی مدبراً

ذوالحال : جاء القومُ کلّاً [illegible]

مضمون جمله : زیدٌ ابوکَ عطوفاً

معنایی استفاده میشه از قبل

اعراب اسماء الشرط والاستفهام و نحوها

اعراب اسمای شرط و استفهام

۱- محلاً مجرور : اگر حرف جر یا مضاف بر آنها داخل شود ← عَمَّ یتساءلون ، صبیحةَ أیِّ یومٍ سفرُک؟
مضاف — جارّ ← عن + ما

۲- محلاً منصوب ← اگر بر زمان یا مکان دلالت داشته باشد ← مفعول فیه می‌باشد ← أیّانَ یُبعثون ، فأینَ تذهبون
کی برانگیخته می‌شوند، پس به کجا می‌روید؟

۳- محلاً مرفوع : اگر پس از اسم استفهام قرار گیرد ← ۱) اسم نکره ← مبتداست ← مَن أبٌ لک؟ (م / خ)
۲) اسم معرفه ← خبر یا مبتداست ← مَن زیدٌ؟ (خ / م — م / خ)
این ۲ مورد در اسمای شرط وجود ندارد

اگر بعد از اسم شرط یا اسم استفهام فعل لازم قرار گیرد ← مبتدا است ← مَن قامَ؟ ، مَن جاءَ بالحسنة ← (م ، خبر ، فعل شرط)

اگر بعد اسم شرط یا اسم استفهام فعل متعدی قرار گیرد ← اگر فعل بر آنها واقع شود ← مفعول به ← فأیَّ آیاتِ الله تنکرون (معمول ، عامل)

اگر فعل بر ضمیر یا متعلق آنها واقع شود ← یا مبتدا یا منصوب به فعل محذوف

مَن رأیتَه؟ (م ، خبر) مَن رأیتَ اخاه؟ (متعلق)

تنبیه ← در صورتی که اسم شرط مبتدا واقع شود ، درباره‌ی خبر آن ۳ قول است : مَن جاءَ بالحسنة فله عشرُ امثالها (فعل شرط)

۱) خبر آن ، فعل شرط است . ← صحیح : فائده‌ی کلام متوقف بر جواب است ، به خاطر معنای شرطیت نیاز به جواب داریم

۲) خبر آن ، فعل جواب است .

۳) خبر مجموع فعل شرط و فعل جواب است .

Subject:
Date

مسوغات ابتداء به نکره

۱- نکره موصوفه ← صفت آن در لفظ موجود باشد ← رجلٌ عالمٌ جاءنی ، اجلٌ مسمیً عنده (صفت مرفوع تقدیراً)

صفت نکره در تقدیر باشد ← شرٌّ اهرّ ذاناب ← ای: شرٌّ عظیمٌ

صفت در معنی نکره باشد ← رجیلٌ جاءنی ← ای: رجلٌ صغیر

۲- نکره عامل باشد
۱) رفع ← قائمٌ الزیدان
۲) نصب ← امرٌ بمعروفٍ صدقةٌ (حذف ومنصوب محلاً)
۳) جر ← غلامُ امراةٍ جاءنی

ولی شرطش این است که م الیه ← نکره باشد (یا معرفه باشد و مضاف با اضافه معرفه نشود ← غیرُکَ لایجود) تخصیص

۳- عطف ← به شرط اینکه معطوف یا معطوف علیه جواز ابتدائیت را داشته باشد ← طاعةٌ وقولٌ معروفٌ (مخصص، معطوف، معطوف)

← قولٌ معروفٌ ومغفرةٌ خیرٌ ... (م و مخصص، معطوف)

۴- خبر اسم نکره ، ظرف یا جار و مجرور یا جمله باشد ← به شرط الخبر ضمن الاختصاص (خبر یا معرفه باشد یا در حکم معرفه باشد)

لدینا مزیدٌ (خبر، م)
لکلِّ اجلٍ کتابٌ (افاده عموم، م)
قصدکَ غلامُه رجلٌ (خبر، معرفه، م)

مَن جاء بالحسنه ... (هرکس)

۵- نکره مقدم ، اسم عام باشد ← یا ذاتاً عام است ← اسم شرط و استفهام ← هل رجلٌ فی الدار؟
یا با عاملی ، عام شده است ← ما رجلٌ فی الدار (هیچ مردی)

۶- مراد از نکره مقدم حقیقت آن (ماهیت) باشد ← رجلٌ خیرٌ مِن امراةٍ (طبیعت شیء)

۷- نکره مقدم به معنی فعل باشد ← تعجب ← عجبٌ لزید
دعا ← سلامٌ علی آل یاسین ، ویلٌ للمطففین

۸- ثبوت خبر برای نکره مقدم از امور خارق العاده باشد ← شجرةٌ سجدت (درختی سجده کرد) غیرعادی

۹- اسم نکره بعد از (اذا فجائیه) قرار گیرد ← خرجتُ فاذا اسدٌ بالباب

۱۰- اسم نکره در ابتدای جمله حالیه قرار گیرد ← قطعتُ الصحراءَ و دلیلٌ یهدینی (صحرا را پیمودم درحالی که دلیلی هدایتم می‌کرد)

مسوغات دیگر:
۱- محصور بودن نکره ← انما فی الدار رجلٌ
۲- اسم نکره به عنوان افاده تفصیل بیاید ← الدهر یومان : یومٌ لکَ و یومٌ علیک
۳- وقوع نکره بعد فاء جزاء ← ان مضیٰ عیرٌ فعیرٌ فی الرباط

مصنف هیچ کدام را قبول ندارند رد آنها ← ۱) قبل دخول انما جایز بود که نکره مبتدا واقع شود (مجوز داشته)
۲) یوم مبتدا نیست بلکه بدل است.
۳) نکره صفتی محذوف داشته (مجوز داشته)

((اقسام عطف))

۱) عطف بر لفظ: معطوف اعراب لفظی معطوف علیه را می‌گیرد شرطش ← عامل معطوف علیه بتواند بر سر معطوف در بیاید

← لیس زیدٌ بقائمٍ و لا قاعدٍ

عامل ← جایز است بر سر قاعد هم در بیاید

پس عطف بر لفظ صحیح است

✗ ۲) ما جاءنی من امرأةٍ و لا زیدٌ ← عطف بر لفظ صحیح نیست زیرا «من» زائده بر سر معارف

(نکره) (معرفه) فاعل، محلاً مرفوع — عطف بر محل امرأة که فاعل است در نظر بگیرید

بلکه ایستاده است

قد یمتنع العطف علی اللفظ و علی المحل جمیعاً ← ما زیدٌ قائماً لکن/بل قاعدٌ

← جواب: خبر برای مبتدای محذوف (هو)

لانّ فی العطف علی اللفظ ← چون ما نمی‌تونه بر مثبت عمل کنه

و علی المحل ← چون دیگه محلی وجود نداره تا بخ میاد و رفع مبتدا و خبر نسخ می‌کنه (عامل ابتدائیت وجود نداره)

۲) عطف بر محل: معطوف اعراب دور (اصلی) معطوف علیه را می‌گیرد ← لیس زیدٌ بقائمٍ و لا قاعداً

(منصوب محلاً) (عطف بر محل قائم)

شرط عطف بر محل:

۱) امکان ظهور اعراب محل (در معطوف علیه) فی الفصیح ← لیس زیدٌ بقائمٍ / قائماً ← ما جاءنی من امرأةٍ / امرأةٌ

لا یجوز ← مررت بزیدٍ و عمراً ← زید محلاً منصوب است، مفعول با واسطه مررت است ولی محلش هیچوقت ظاهر نمیشه

اُخاهُ ← عطف بر لفظ زید

۲) اعراب محلی، اعراب اصلی باشد ← هذا ضاربُ زیدٍ و اَخیه ← عطف بر محل زید ✗ اصل در اسم فاعل اینکه عمل (رفع، نصب) کنه نه اینکه اضافه بشه

(اعراب) اصل در زید اینکه منصوب باشه

۳) عاملی که طالب اعراب محلی (اصلی) معطوف علیه است موجود باشد ← لیس زیدٌ بقائمٍ و لا قاعداً

(عامل لفظی) ← طالب اعراب اصلی

عطف بر محل قائم صحیح است زیرا عاملی که طالب نصب قائم است در کلام موجود است (لیس)

✓ طبق شرط سوم (وجود محرز) در چند مورد نمی‌توان عطف بر محل نمود:

۱) إنَّ زیداً و عمروٌ قائمان ← زیرا طالب رفع زید، ابتدائیت است و ابتدائیت همان تجدد از نواسخ می‌باشد که به دلیل دخول إنَّ زائل شده است.
(معطوف)

۲) هذا ضاربُ زیدٍ و عمراً
۳) أعجَبَنی ضربُ زیدٍ و عمرٌ
(اضافه مصدر به فاعل و مفعول صحیح است)

} ← زیرا اسم فاعل عمل (نصب، رفع) نمی‌کند مگر اینکه، تنوین دارد، ال دارد یا مضاف باشد ← پس عاملی که طالب اعراب (محلی آنهاست) موجود نیست
در ۳ مفعول ← زید معطی عمرٍ درهماً

✓ اجازهما قوم تمسکاً بظاهر ← جاعِلُ اللیلِ سکناً و الشمسَ...
(نظر قوم ← عطف بر محل لیل)

جواب ← این منصوب (الشمس) مفعول فعل محذوف است که فعل (عامل) مذکور آنرا تفسیر می‌کند ← ای: جعل الشمس
از نظر معنوی هم شاهد داریم که باید فعلی در تقدیر بگیریم ← و من رحمته جَعَلَ لکم اللیلَ و...
✓ و اسم فاعل ماضی که ال نداشته باشد عمل نصب انجام نمی‌دهد

۴) إنَّ زیداً قائمٌ و عمروٌ ← به همان دلیلی که در گزینه ۱ گذشت.
(عطف بر محل زید)

۳) عطف علی توهم : یعنی به معطوف، اعرابی داده شود که بر خلاف معطوف علیه است بنابر توهم (فرض) که معطوف علیه همان اعرابی که به معطوف داده شده است را دارد

لیسَ زیدٌ قائماً و لا قاعدٍ ← مجرور گشته به فرض اینکه قائم هم مجرور است

شرط جواز این عطف ← این است که عامل متوهم بتواند بر معطوف علیه داخل شود

حُسن این عطف ← این است که عامل متوهم در آن مورد زیاد به کار رود ← لیس زیدٌ قائماً و لا قاعدٍ

زیرا دخول عامل متوهم (بای) بر خبر لیس کثیر الاستعمال است ← پس عطف بر توهم اینجا حَسَن است.

موارد عطف بر توهم

۱) در اسم مجرور ← لیس زیدٌ قائماً و لا قاعدٍ
عطف بر توهم

۲) در فعل مجزوم ← خلیل و سیبویه ← لولا اخرتنی الی اجل قریب فاصّدّق و اکُن من الصالحین
(عطف بر اصّدّق)

۱- چون معنای لولا اخرتنی فاصدق (چرا مرگ مرا تاخیر نینداختی تا صدقه بدهم) با اِن اَخّرتنی فاصدقْ (اگه بتاخیر بیندازی صدقه میدهم) یکی است : پس گویا اصدق مجزوم شده ← اکن عطف بر معنای لولا اخرتنی فاصدق

سیرافی و فارسی ← اکن عطف بر محل فاصدق که مجزوم است ← زیرا ان مقدر است بعد از فاء ← پس محلا مجزوم می‌شود

برده ← قول آنها رد می‌شود زیرا جزم این مثال رو قبول دارند با اضمار شرط ← إئتنی اکرمْکَ

۲- نمیشه اکن رو عطف گرفت بر محل اصدق ← اصلا نمیشه اصدق رو محلا مجزوم گرفت چون بعد فاء اَن در تقدیره ← تأویل به مصدر میره مفرد میشه تصدیقی و عطف میشه بر مصدر متوهم (لولا تاخیرک)

و چون تنها با تقدیر گرفتن شرط مجزوم میشه، در حالی که شرط بین دو مفرد متعاطف در تقدیر نمی‌تواند باشد.

۳) در اسم مرفوع ← أنّکَ و زیدٌ ذاهبانِ
عطف علی فرض عدم دخول انّ ← انتَ

۴) در اسم منصوب ← انّا زیّنّا السماء الدنیا بزینةٍ الکواکب و حفظاً من کل شیطان مارد
معطوف علیه
عطف بر معنای زینت (عطف علی توهم عدم ذکر عامل (بای))

احتمال دارد ← مفعول له ←
← مفعول مطلق ← حفظناها حفظاً
والعامل محذوف
عطف بر زیّنّا

عطف علی توهم

۵) در فعل منصوب ← ودّوا لو تدهن فَیُدهِنوا ← عطف بر معنای ودوا أن تدهن

عطف بر مفروض متوهم

مرکب مفرد

۶) در جملات مرکبات ← و مِن آیاتِه أن یرسلَ الریاحَ مبشراتٍ و لِیُذیقکم مِن رحمته

عطف علی توهم لیبشرکم

ابن هشام ← لیذیقکم متعلق به عامل مقدر است که اون عامل مقدر عطف بر أن یرسلَ ← أن یرسل الریاح مبشرات وارسلها لیذیقکم

تقدیر گرفتن فعلی که معنا بر او دلالت می‌کند راحت‌تر است از عطف علی توهم که خلاف اصله

عطف

تنبیه

لَألزمنَّكَ أو تقضیَنی حقّی ← باتو همراه میشم تا حق منو بدی

فعل تقضینی منصوب به أن مقدر بوده و مجموع أن و فعل تاویل به مصدر رفته و بر مصدر متوهم (فرضی) ماقبل عطف می‌شوند ← لیکوننَّ لزومٌ منی أوقضاءٌ منك لحقّی

تقاتلونهم أو یُسلِموا ← قراءة ابی به حذف نون ← أن مقدره و أن و فعل تاویل به مصدر و عطف بر مصدر متوهم ماقبل

اما قرائت جمهور با نون ← یسلمون عطف بر لفظ تقاتلونهم

أو علی القطع ← استیناف : أو هم یسلمون

خ م

عطف بر جمله ماقبل

ما تاتینا فتحدثنا

نصب ← به أن مقدر منصوب شده، مجموع أن و فعل تاویل به مصدر و عطف بر مصدر خیالی ماقبل

ما یکون منك إتیانٌ فحدیثٌ ← نفی الاتیان فینتفی الحدیث

أو نفی الحدیث فقط ← ما تاتینا محدثاً ← بل غیر محدث (آمدی ولی سخن نگفتی)

رفع ← عطفاً علی تاتینا ← فیکون کل منهما داخلاً علیه حرف النفی

أو علی القطع ← فیکون الثانی موجباً ای فانت تحدثنا

للاستئناف وجه آخر ← گاهی عرب همین قطع بکار می‌بره ولی دوعی رو هم معنی بکار می‌بره (قلیل است)

انتفاء الثانی لانتفاء الاول

Subject:
Date

تنبیه ص ۴۴۸

لا تاکلِ السمکَ و تشربُ لبناً

۱) إن جَزَمتَ فالعطف علی اللفظ ، والنهی عن کل منهما (نه ماهی بخور و نه شیر)

۲) إن نصبتَ فالعطف علی المعنی ، والنهی عند الجمیع عن الجمع ← لایکن منک اکلُ سمکٍ مع شرب لبن (نهی از جمع بین آن دو ، نه تک تک)

۳) إن رفعتَ ← أنه نهی عن الاول و اباحه الثانی ← ای: ولک شربُ اللبنِ (می‌توانی شیر بنوشی)

عطف الخبر علی الانشاء و بالعکس

یا ایها الذین آمنوا هل أدُلُّکم علی تجارةٍ تُنجیکُم مِن عذابٍ الیم ، تُؤمنونَ بالله و رسوله و تجاهدون فی سبیل الله ... یغفرْ لکم ... نصرٌ من الله و فتحٌ قریبٌ و بَشِّر المؤمنین

جمله اسمیه (خبریه) انشاء

✓ علمای علم بلاغت و اکثر نحویون (ابن مالک ، ابن عصفور ...) این گونه عطف را جایز نمی‌دانند

صفار شاگرد ابن عصفور این عطف را جایز می‌داند با استدلال به آیه بالا که بشّر بر خبر عطف شده است (انشاء)

✓ زمخشری رد می‌کند و می‌گوید: عطف بَشِّر بر (تؤمنون بالله) است چون به معنای انشاء است (آمِنوا) ایمان بیاورید

اشکال ندارد فاعل معطوف و معطوف علیه متخالف باشد ← تؤمنون فاعل مومنان ، بشّر فاعل النبی (صلی الله علیه و آله) ← قوموا و اقعد یا زید

تؤمنون تفسیر تجارت است نه اینکه طلب باشد ، که یغفر لکم جواب استفهام

تؤمنون لازم نیست تفسیر تجارت باشد بر فرض که قبول کنیم ← تؤمنون با اینکه امر است می‌تواند تفسیر باشد چون معنی کلام سابق هم امر است (از استفهام استفاده‌ی امر می‌شود) ← هل ادلکم علی تجارة تنجیکم ← اتّجروا (تجارت کنید) مثل (فهل انتم مُنتَهون)

(آیا از شرب خمر دست برمی‌دارید؟) به معنای انتهوا (دست بردارید) مفسر حقیقی همان تؤمنون بالله

یا اینکه بگیم تؤمنون تفسیر معنوی است نه تفسیر صناعی (مطابقت نیاز نداره) ، (امر خودش مفید نیست ، کار مفید انجام بده ← هل ادلک علی ... ← آمن بالله) مفسر معنوی

در هر ۲ صورت اگه تؤمنون رو تفسیر تجارت گرفتیم عطف (بشر) بر او صحیح نیست زیرا معطوف و معطوف علیه باید در حکم هم باشند ← چون بشر مفسر تجارت نیست

آمنوا مفسر تجارت ← تجارت عبارت است از ایمان به خدا

ولی بشارت مفسر تجارت نیست ← تجارت عبارت نیست از بشارت بر مومنین

عطف الاسمیه علی الفعلیه و بالعکس

فیه ثلاثة اقوال

۱) جواز مطلقاً ← قام زیدٌ و عمراً اکرمته. إن النصب عمراً ارجح، لان التناسب الجملتین المتعاطفتین اولی من تخالفهما ← اگر ممنوع بودن میدونستن عطف اسمیه بر فعلیه، باید میگفتن نصب عمرو واجبه ← حالا چرا راجحه نصب عمرو؟ چون در اینصورت تناسب جملتین حاصل میشه (عطف فعلیه بر فعلیه) (اکرمتُ عمراً بر قام زید) ولی اگه مرفوع باشه میشه عطف اسمیه بر فعلیه قام زید و عمرٌ اکرمته که مرجوحه.

۲) المنع مطلقاً ← ... تنابت الاصابع و الفرزدق نقید
ابن جنی ← در مثال صدری مبتدا نیست و فاعل فعل محذوف است
اشکال این قول ← لازمه‌ی این حرف این است که عمراً در مثال بالا نصبش واجبه!!
✓ این حرف مخالف قول نحویان است

۳) أنّه یجوز فی الواو فقط ← ابی علی

✓ ابن هشام: قول دوم اضعف اقوال است

عطف علی معمولی عاملین

۱) أجمعوا علی جواز العطف علی ← معمولی عاملٍ واحد ← إنّ زیداً ذاهبٌ و عمراً جالسٌ
معمولات عاملٍ ← اعلمَ زیدٌ عمراً بکراً جالساً و ابوالحسن خالداً سعیداً منطلقاً

۲) أجمعوا علی منع العطف علی معمولٍ اکثر من عاملین ← إنّ زیداً ضاربٌ ابوه لعمروٍ اخاك غلامُه بکرٌ

۳) عطف علی معمولا عاملین (عطف بر ۲ معمولی که ۲ عامل دارند)
ابن مالک: هر ممتنع اجماعاً ولیس کذلک.
إن لم یکن احدهما جاراً ← کان آکلاً طعامَك عمرٌ و تمرَك بکرٌ
إن کان احدهما جاراً ← إن کان الجار موخراً ← زیدٌ فی الدار و الحجرة عمروٌ ← مهدوی: ممتنع اجماعاً ← لیس کذلک
إن کان الجار مقدماً ← فی الدار زیدٌ و الحجرة عمرٌ ← سیبویه، مبرد، ابن سراج و هشام ← منع
اخفش، فراء، کسایی، زجاج ← الجواز

✓ اگر مجرور بلافاصله بعد عاطف بیاد ← جایز
اگه نیاد ← ممتنع

Subject:
Date

ویژگی های منحصر بفرد ضمیر شأن و قصه

۱) حتماً باید به متأخر رجوع کند، یعنی جمله مفسرش یا جزئی از آن نمی تواند بر ضمیرشان مقدم شود

قل هو الله احد (جمله مفسر)

۲) مفسر آن فقط جمله است

اجاز الکوفیون و الاخفش تفسیره بمفرد له مرفوع ← کان قائماً زیدٌ ، ظننته قائماً عمرٌو

اصل ← زیدٌ کان قائماً ، عمرٌو ظننته قائماً

می توانیم این ۲ مثال توضیح کنیم (رد استدلال کوفیون) ← ۱) مرفوع ← مبتدا و ضمیر کان (اسم) و ضمیر ظننته به آن برمی گردد، چون رتبتاً مقدم (ابتدا) است

۲) جایز است مرفوع بعد کان اسمش باشد ← کان قائماً زیدٌ (اسم)

۳) هیچ تابعی برای آن آورده نمی شود

۴) چیزی جز عامل ابتدائیت یا نواسخ در آن عمل نمی کند (یا مبتدا واقع می شود یا اسم یکی از نواسخ)

۵) همیشه مفرد می آید اگرچه با ۲ یا چند جمله تفسیر شود

ادامه عود ضمیر به ما بعد لفظاً و رتبتاً

۵) ضمیر مفرد مجرور به (ربّ) که با تمییزی تفسیر شود ← رُبَّهُ فتیةً (تمییز) دعوت...

حکم ضمیر در باب (ربّ) همچون حکم ضمیر در باب (نعم و بئس) است ← ۱) مفسر ضمیر، تمییز باشد ۲) ضمیر پیوسته بصورت مفرد بیاید.

۶) ضمیری که اسم ظاهر آن را تفسیر کرده و بدل برای آن قرار بگیرد ← ضربتهُ زیداً (بدل و مفسر)

اجاز الاخفش و ابن جنی و ابو الفتح و ابو عبدالله الطوال من الکوفیین

۷) ضمیر به فاعل مقدم متصل بشود و مفسر ضمیر، مفعول موخر باشد ← ضربَ غلامُهُ (فاعل مقدم) زیداً (مفعول به موخر)

جمهور ← در نثر حتماً باید م به مقدم ببره و نباید ضمیر به م به موخر برگرده ← اذ ابتلی ابراهیمَ (مفعول به) ربُّه (فاعل)

Scanned with CamScanner

ضمیر فصل و عماد

شرط ضمیر فصل:

۱) ماقبل ضمیر فصل:
۱) کونه مبتدا فی الحال أو فی الاصل ← اولئک هم المفلحون (م / فصل / خ)
تجدوه عند الله هو خیراً (در اصل مبتدا / م به ۱ / خبر)
۲) کونه معرفه

۲) ما بعد ضمیر فصل:
۱) کونه خبر المبتدا فی الحال أو فی الاصل
۲) کونه معرفة أو کالمعرفه (انه لا یقبل (ال) کما تقدم فی خیراً)

۳) خود ضمیر فصل:
۱) أن یکون بصیغة المرفوع ← زیدٌ ایاه (هو) الفاضل
۲) أن یطابق ماقبله ← کنتَ هو (انت) الفاضل

عود ضمیر به متأخر چه لفظاً چه رتبتاً ص ۴۵۱

۱) در صورتی که ضمیر، توسط (نعم و بئس) و مانند آن ها مرفوع باشد، مفسر آن در این صورت فقط تمییز خواهد بود
نعم رجلاً زیدٌ ← یلتحق بهما (فَعُلَ) الذی یراد به المدح و الذم
ضمیر عود می کند به بعد ← هو ← تمییز و مفسر
ساءَ مثلاً القوم ، کبُرت کلمةً تخرج ... ، ظَرُفَ رجلاً زید (هو)

۲)

۳) ضمیر مخبر عنه بوده و مفسرش خبرش می باشد ← إن هی الا حیاتنا الدنیا (مبتدا)

۴) ضمیر شأن و قصه ← قل هو الله احد — الکوفی یسمیه: ضمیر المجهول

Subject:
Date

فواید ضمیر فصل

۱) لفظی: این ضمیر از اول اعلام می کند که ما بعدش خبر است نه تابع، لذا چون فاصل بین خبر و تابع است ضمیر فصل نامیده می شود و چون معنای کلام بر آن متکی است ضمیر عماد نام دارد.

۲) معنوی: تاکید معنای جمله و افاده اختصاص مسند به مسند الیه.

محل ضمیر فصل

۱) بصریون: این ضمیر چون حرف و یا اسمی مانند اسماء افعال یا ال موصوله است، محل اعرابی ندارد.

۲) کوفیون: اعراب دارد ← کسائی: محل آن مانند ماقبلش است
فراء: محل آن مانند ما بعدش است

کان زیدٌ هو القائمَ < کسائی: رفع، فراء: نصب

در مثال: کنتَ انتَ الرقیبَ علیهم ← هم می تواند ضمیر فصل و هم تاکید باشد ولی مبتدا نمی تواند باشد زیرا ما بعدش منصوب است.

انتَ انتَ الفاضل ← تاکید، فصل، مبتدا

انّا لنحنُ الصافّون ← هم می تواند مبتدا و هم ضمیر فصل باشد ← تاکید نمی تونه باشه چون جمع بین تاکیدین جایز نیست (لام تاکید بر تاکید داخل می شه)

روابط جمله خبریه به مبتدا

انکَ انتَ علامُ الغیوب ← فصل، تاکید، مبتدا

۱) ضمیر: که اصل ربط دادن است و گاهی در کلام ذکر می شود ← زیدٌ ضربتُه
حذف می شود ← السمنُ منوانِ بدرهمٍ [منه]

۲) اسم اشاره: لباسُ التقوی ذلک الخیر، الذین کذّبوا بآیاتنا و استکبروا عنها اولئک اصحاب النار (مسند الیه ← الذین کذبوا)

۳) اعاده لفظ مبتدا: در مواقع ترساندن (تهویل) و بزرگ جلوه دادن (تفخیم) زیاد بکار می رود ← واصحابُ الیمین ما اصحابُ الیمین

۴) اعاده‌ی معنای مبتدا: زید جای ابوعبدالله ← اگر ابوعبدالله کنیه‌ی زید باشد

۵) اگر در خبر لفظی باشد که شامل مبتدا هم بشود ← زیدٌ نعمَ الرجل
عام

اشکال ابن هشام ← در این صورت لازم می آید ← زید مات الناس ، عمروٌ کل الناس یموتون درحالی که این دو مثال غلط اند

حالا این مثال چطوری توجیه کنیم زید نعم الرجل
۱) اول باید قول اخفش قبول کنیم (اعاده ی معنای مبتدا)
۲) ال موجود باید عهدی ذکری باشد یعنی همون زید (اگر جنس باشه میشه عام ✗)

۶) عطف جمله‌ای که دارای ضمیر است بر جمله‌ای که خالی از ضمیر است توسط فاء سببیت:
← أ لم تر أنّ اللهَ أنزلَ من السماءِ ماءً فتُصبحُ الارضُ مُخضَرّةً
م خبر هو بدون ضمیر

✓

۷) عطف به واو ← زیدٌ قامت هندٌ و اکرمَها ← بناءً علی أنّ الواو للجمع فالجملتان کالجملة
خالی ضمیر هو ← زید

اشکال ابن هشام: انما الواوُ للجمع فی المفردات لا فی الجمل بدلیل جواز ← هذان قائمٌ و قاعد
خبر خبر
عدم جواز
هذان یقوم و یَقعُدُ ← و منظور این باشه که یکی می‌شینه و یکی می‌ایسته
پس این مورد ، مورد قبول ابن هشام نیست

۸) شرط مشتمل بر ضمیر که خبر موجود در کلام ، بر جواب آن شرط دلالت دارد
زیدٌ یقوم عمروٌ إن قامَ [یَقُم عمروٌ]
م خبر هو ← زید

۹) ال نائب از ضمیر موجود در خبر [قول کوفیون و جمعی از بصریون] ← فانَّ الجنّةَ هی المأوی ← اصل: مأواه
م خبر
قال المانعون ← هی المأوی له

۱۰) خبر از نظر معنی عین مبتدا باشه ← قولی : لا اله الا الله . از همین موارد ضمیر شأن و قصه ← قل هو الله احد
م خبر خبر
مطلب مهم

Subject:
Date

اشیائی که نیازمند رابط اند

۱) جمله خبریه ← پس مردود است قول ابن طراوه که گفت در ← لولا زیدٌ لاکرمتکَ

جواب ربط خبر است، زیرا جواب نشود دارای رابط نیست ← بلکه خبر محذوف است [موجودٌ] [مصحوبٌ]

۲) جمله وصفیه ← رابط آن فقط ضمیر می باشد ← مذکور ← مررتُ برجلٍ ابوه قائمٌ (صفت)، تُنزِّلُ علینا کتاباً نقرؤُهُ (صفت)

مقدر ← و اتقوا یوماً لاتجزی نفسٌ عن نفسٍ شیئاً [فیه] (صفت) و لایُقبَلُ منها شفاعةٌ [فیه] (عطف بر صفت) و لایُؤخَذُ منها عدلٌ [فیه]

و لاهم یُنصَرون [فیه] ← فانه علی تقدیر (فیه) اربع مرات

۳) جمله صله موصول اسمی (چون ضمیر به اسم برمی گردد نه حرف) ← رابط آن غالباً ضمیر است. صله < صفت < خبر (زیادی حذف ضمیر)

مذکور ← الذین یؤمنون بالغیب (صله، عائد)، مقدر ← أیُّهم [هو] أشدُّ علی الرحمن عتیّاً (موصول)

و قلیل است و قیاسی اینکه رابط ضمیر خطاب باشد ← انت الذی جعلتَ بکلّ مخلوقٍ فی نعمتک سهماً

قلیل است و سماعی اینکه رابط اسم ظاهر باشد ← انتَ الذی قام زیدٌ

۴) جمله حالیه، رابط آن ← ضمیر ← تری الذین کذبوا علی الله وجوهُهم مسودّةٌ (اسمیه)

واو ← لئن أکله الذئبُ و نحن عصبةٌ [بی مقدار] (جمله حالیه)

ضمیر و واو ← لاتقربوا الصلاة و انتم سکاری

یا قد یخلو منهما لفظاً ← فیقدر الضمیر ← مررتُ بالبُرِّ قفیزٌ بدرهمٍ [منه]

۵) جمله ای که تفسیر می کند عامل محذوف مشتغل عنه را ← زیداً (مشتغل عنه) ضربتُه (مشتغل به)

۶و۷) بدل بعض و اشتمال ← رابط آن دو فقط ضمیر است ← مذکور: ثُمَّ عَموا و صَمّوا کثیرٌ منهم ، یسالونک عن الشهر الحرام قتالٍ فیه

یا مقدر ← لله علی الناس حج البیت مَن استطاع [منهم] الیه
مبدل منه — بدل بعض

قُتِلَ اصحابُ الاخدود، النار [فیه] ← قیل: ناره
بدل اشتمال

✓ انما لم یحتج بدل الکل الی رابط ، لانه نفس المبدل منه فی المعنی ، کما انّ الجملة التی هی نفس المبتدا لاتحتاج الی رابط

۸) معمول صفت مشبهه رابط آن فقط ضمیر ← مذکور: زیدٌ حسنٌ وجهُه
محذوف: زیدٌ حسنٌ وجهاً [منه]

۹) جواب اسم شرطی که مبتدا واقع شده ، رابط آن فقط ضمیر ← مَن جاء بالحسنة فلهُ عشرُ امثالها
فمن فرض فیهن الحج فلا رفث ولا فسوق ولا جدال فی الحج [منه]

۱۰) دو عامل در باب تنازع که باید با یکدیگر ارتباط داشته باشند
۱) عاطف ← قاما و قعدَ اخواک
۲) اولی عامل است در دومی ← کان یقول سفیهُنا
۳) دومی جواب اولی ← جواب شرط ← تعالوا یستغفر لکم رسول الله (بیایید تا رسول خدا برایتان آمرزش بخواهد)
۴) جواب سوال ← یستفتونک قل الله یفتیکم فی الکلالة
تنازع

۱۱) الفاظ تاکیدی که در اول میان دو فقط با ضمیر مذکور ربط پیدا می‌کنند ← جاء زیدٌ نفسُه ، الزیدان کلاهما ، القوم کلهم

✓ هو الذی خلق لکم ما فی الارض جمیعاً ← بعضی‌ها گفتند (جمیعاً) تاکید برای (ما) است در حالی که اگر این چنین می‌بود باید می‌شد ← جمیعه ، درست اینه که جمیعاً ← حال

✓ التوکید بـ(جمیع) قلیل ، فلا یحمل علیه التنزیل

Subject:
Date

اموری که اسم به خاطر اضافه شدن آنها را کسب می کند

۱) تعریف: اسم نکره با اضافه شدن به اسم معرفه، به معرفه تبدیل می شود ← غلامُ زیدٍ

۲) تخصیص: اسم نکره با اضافه شدن به اسم نکره‌ی دیگر مخصصه می شود. منظور از تخصیص این است که مضاف از مضاف الیه خصوصیتی کسب می کند اما به حد معرفه نمی رسد ولی از حد نکره مطلق نیز می گذرد ← غلامُ رجلٍ

۳) تخفیف: در مورد اضافه لفظیه وجود دارد، یعنی در مورد اضافه صفتی (اسم فاعل، مفعول، صفت مشبهه) که دارای زمان حال یا استقبال است به معمول آن ← ضاربُ زیدٍ، ضاربا زیدٍ. در مورد این وصف اصل آن است که عمل نصب انجام دهد در حالی که عمل جر اخف از عمل نصب است و عمل جر باعث می شود تنوین یا نون مضاف حذف بشوند ← ضاربا ~~ن~~ عمرٍ

۴) ازاله قبح و مجازگویی: مررتُ بالرجلِ الحسنِ الوجهِ ← اگر الوجه رفع داده شود قبیح خواهد بود زیرا صفت ضمیری راجع به موصوف ندارد و اگر نصب داده شود باعث می شود که وصف لازم، به منزله متعدی قرار داده شود (مجاز)

۵و۶) کسب تذکیر یا تأنیث از مضاف الیه: ← اِنارةُ العقلِ مکسوفٌ ، قُطِعَتْ بعضُ اصابعه

(اِنارةُ: مبتدا و مونث ← کسب تذکیر کرده؛ العقلِ: م الیه و مذکر؛ مکسوفٌ: خبر و مذکر؛ قُطِعَتْ: فعل و مونث؛ بعضُ: فاعل مذکر ← کسب تانیث کرده؛ اصابعه: مونث)

← البته این ۲ قسم، مشروط به آن است که بتوانیم مضاف را حذف کرده و م الیه را جای آن بگذاریم لذا نمی توان گفت ← غلام هند ذهبت

۷) کسب ظرفیت: تُؤتی اُکُلَها کُلَّ حینٍ

(کُلَّ: م فیه ← به خاطر اضافه به حین)

۸) مصدریت: سیعلمُ الذینَ ظلموا اَیَّ مُنقَلَبٍ یَنقَلِبون

(به خاطر اضافه شدن به (منقلب) که مصدر میمی می باشد کسب مصدریت کرده) ← م مطلق و منصوب

۹) وجوب تصدیر ← اگر مضاف الیه صدارت طلب باشد، مضاف از آن کسب تصدیر می کند.
چه مضاف، مبتدا، خبر، مفعول و یا جار و مجرور باشد

واجبه تقدیم ← مبتدا ← غلامُ مَنْ عندک؟ (م، م الیه، خبر، صدارت طلب)
اگر مضاف باشد (مضاف الیه)
خبر ← صبیحةُ ایّ یومٍ سفرُک؟ (خبر، م الیه، صدارت طلب، مبتدا)
م به ← غلامَ ایّهم اکرمتَ؟ (م به، م الیه)
جار و مجرور ← مِن غلامِ ایّهم انت فاضل؟ (م الیه، کسب تصدیر)
واجب الرفع ← علمتُ ابو مَن زید. (خبر، م، صدارت طلب و معلق عامل قبل)

۱۰) اعراب ← هذه خمسةُ عشرِ زید (خبر، موجب، م الیه، کسب اعراب کرده)

۱۱) بناء ← ۱) درصورتی که مضاف اسم مبهم (غیر، مثل، دون، بین) باشد
و حیلَ بینَهم و ... (مجهول، نائب فاعل، م مبنی، لفظاً مضاف ← کسب بناء کرده) و گفتند که نائب فاعل ضمیر مصدر است ← ای: حیل هو (مخالفت کردند)

أنّا منّا صالحون و منّا دونَ ذلک (خ مقدم، م موطر، کسب بناء، م مبنی) ← موصوف حذف شده ← ای: منّا قومٌ دونَ ذلک (مبتدا محذوف، ظرف)

لوکان المضاف غیر مبهم لم یبنَ. اما قول جرجانی ← غلامیَ مبنیٌ (مبنی) ضمردود
چون لازم می آید بناء ← غلامک و غلامه، درحالی که هیچ کس قائل به این نشده

۲) درصورتی که مضاف، اسم زمان مبهم و م الیه (اذ) باشد. ← من خزیِ یومَئذٍ
م الیه خزی ← کسب بناء کرده از (اذ)

۳) درصورتی که مضاف، اسم زمان مبهم و م الیه فعل مبنی باشد ← علی حینَ عاتبتُ (کسب بناء کرده، م مبنی)

Subject: مشخصات فعل لازم
Date

۱) وزن فَعُلَ ← مثل (ظَرُفَ، شَرُفَ) این وزن مخصوص فعل‌هایی است که بر صفات درونی دلالت دارند که به فاعل اکتفا کرده و از آن تجاوز نمی‌کند ← هرگاه فعل متعدی را در این قالب ببرند به لازم تبدیل می‌شود و افاده‌ی مبالغه و تعجب می‌کنند ← ضَرُبَ الرجلُ (چه قدر زننده است!)

گاهی شنیده شده فعل لازم، مفعول گرفته ← رَحُبَتْکُم الطائفُ ، إنّ بِشراً طَلُعَ الیمنَ
فقط همین دو مثال است که در افعال لازم، هم به می‌گیرند ← زیرا متضمن فعل متعدی (وَسِعَ و بَلَغَ) شده‌اند

۲و۳) فَعَلَ یا فَعِلَ که صفت مشبه آن بر وزن (فعیل) باشد ← ذَلَّ، قَوِیَ ← ذلیل، قَوِیّ

۴) فعل بر وزن (أفعَلَ) که دال بر صیرورت باشد ← أغَدَّ البعیرُ ، أحصَدَ الزرعُ
شتر دارای غده شد زراعت صاحب درو شد
و افعالی که بر این اوزان اند
۵) اِفعَلَلَّ ← اِقشَعَرَّ، اِشمَأَزَّ

۶) اِفوَعَلَ ← اِکوَهَدَّ

۷) اِفعَنلَلَ ← عین و لام اصلی ← اِحرَنجَمَ بمعنی اجتمع

۸) اِفعَنلَلَ ← با زائد بودن یک لام ← اِقعَنسَسَ

۹) اِفعَنلی ← اِحرَنبَی الدیکُ (خروس آماده جنگ شد)

۱۰) استفعَلَ ← دال علی التحول ← اِستَحجَرَ الطینُ (گل تبدیل به سنگ شد)

۱۱) اِنفَعَلَ ← اِنطلقَ، اِنکسَرَ

۱۲) مطاوعه (اگر فعل موثر یک مفعولی باشد) ← کَسَرتُه فانکَسَرَ (لازم)

۱۳) رباعی مزید فیه باشد ← تَدَحرَجَ ، احرَنجَمَ

۱۴) فعل متعدی متضمن معنای فعل لازم باشد ← أذاعوا به ← تَحَدَّثوا ؛ اصلح لی فی ذریتی ← بارِک (لازم)

اگرچه متعدی اند اما چون آنها با حرف جار آمده که نشانه لازم بودنه زیرا متضمن معنای لازم اند.

سَمِعَ اللهُ لِمَن حَمِدَه ← إستجاب

۱۵) أن تدل علی سجیّة (طبع و حالات درونی) ← لَؤُمَ ، جَبُنَ

۱۶) أو علی عرض (حالات عارضی غیر دائمی) ← فَرِحَ ، بَطِرَ (سرمستی)

۱۷) أو علی نظافة (نظافت) ← طَهُرَ ، وَضُؤَ

۱۸) أو علی دنس (پلیدی) ← نَجِسَ ، رَجِسَ

۱۹) أو علی لون (رنگ) ← أدِمَ ، إخضَرَّ

۲۰) أو علی حلیه (زینت) ← دَعِجَ (درشت چشم) ، کَحِلَ (پلک سیاه)

Subject:
Date

اموری که باعث متعدی شدن فعل لازم می‌شود

۱) بردن به باب إفعال ← أذهبتُم طيباتِكم ← ذهب: لازم
(مرب)

یا گاهی فعل متعدی به یک مفعول را دارای ۲ مفعول می‌کند ← ألبستُ زيداً ثوباً ، لَبِسَ ← یک مفعول

و گاهی متعدی به ۲ مفعول را دارای ۳ مفعول می‌کند ←

✓ تعدیه به همزه در مورد فعل لازم، قیاسی بوده و در غیر آن سماعی است.

۲) بردن به باب مفاعله ← جلس زيدٌ ← جالستُ زيداً (همنشین زید شدم)

۳) ریختن فعل لازم در قالب وزن (فَعَلَ - يَفعُلُ) به قصد غلبه ← كَرَمتُ زيداً ← أي: غلبتُه في الكرم

۴) بردن فعل بر وزن (استفعل) برای افاده طلب یا نسبت دادن به چیزی ← استخرجتُ المالَ و استقبحتُ الظلم
طلب کردم خارج کردن مال را، ظلم را قبیح شمردم

یک گاهی یک مفعولی را دارای دو مفعول می‌کند ← استكتبتُه الكتابَ
(مرب ۲) (مرب ۱)

۵) باب تفعیل (تضعیف عین الفعل) ← فرِحَ زيدٌ ← فرّحتُه
(مرب)

✓ النقل به سماعيٌّ في القاصر وفي المتعدي لواحد ← علّمتُه الحسابَ

لم يسمع في المتعدي لاثنين (۲ مفعول، ۳ مفعول‌به) ← زعم الحريري: انه يجوز في (عَلِمَ) المتعدية لاثنين

أن ينقلَ بالتضعيف الى ثلاثة ابن هشام ← لا يشهد له سماع ولا قياس ، ظاهر قول سيبويه: أنّه سماعيٌّ مطلقاً

۶) تضمین ← فعل لازم را متضمن معنایی قرار دهیم که فعل متعدی به همان معنی عنوان می‌شود

فلذلك عدّى (رَحُبَ و طَلَعَ) الى مفعول لما تضمّنا معنى (وَسِعَ و بَلَغَ)

یکی از مختصات تضمین این است که یکباره می‌تواند فعل لازم را دارای ۲ مفعول کند ← ألَوتُ (کوتاهی کردم)

← لا آلوكَ نصحاً ولا آلوكَ جهداً ← لمّا ضُمِّنَ معنى (لا أمنعُكَ) ← لا يألونكم خبالاً

در حق تو از نصیحت و خواهی کوتاهی نمی‌کنم ، تو را از تلاش منع نمی‌کنم

Subject:
Date

۷ـ اسقاط حرف جر ← ذهبتُ (لازم) الى الشامِ ← ذهبتُ الشامَ

لا تُواعِدوهُنَّ سِراً ← أي: على سر ، أ عَجِلتُم امرَ ربكم ← أي: عن امره